

لکته‌ها و سرگذشت‌های خواندنی



۱. آثار زینبار بی‌عفتی و بی‌بندوباری

در اسلام بی‌عفتی و کار خلاف عفت از گناهان کبیره شمرده شده است؛ چرا که زیانهای بسیار معنوی و اجتماعی به دنبال دارد. به این تحقیق توجه کنید:

«در سال ۱۷۲۰ م. در سواحل آمریکا مردی در خانواده فاسد و بی‌بندوبار متولد [شد] و تمام عمر خود را به رذالت و می‌خوارگی سپری کرد و از راه دزدی زندگی خود را تأمین می‌نمود. از این مرد، پنج دختر باقی ماندند که همه همانند پدر به دور از تربیتی سالم و خانواده‌ای عاری از محبت بودند. در نسل پنجم، افراد این خانواده به ۱۲۰۰ نفر رسیدند که طبق آمار گرفته شده، افراد آنات این خاندان همگی اهل فحشا بوده و ۴۴۰ تن آنان به سفلیس مبتلا شدند و ۱۳۰ نفر از مردها دزدهایی جنایت پیشه و ماهر گردیدند. از این خانواده، هفت نفر آدمکش حرفه‌ای و سیصد نفر دیگر که همگی دارای مشاغل ممنوعه بودند، به جامعه تحویل داده شد و در طی مدت هفتاد سال، ۱/۷۰۰/۰۰۰ دلار زیان مالی توسط این خانواده به دولت

آمریکا وارد شده بود.^۱

۲. ازدواج عشقی

دکتر انسل پنتی، کارشناس بزرگ آمریکایی در امر زناشویی که سی سال است منحصرأ به پرونده‌های ازدواج و طلاق در شهرهای بزرگ و پر جمعیت آمریکا و دیگر کشورهای جهان رسیدگی می‌کند، چنین می‌گوید: «به خاطر عشق ازدواج نکنید! ازدواج عشقی زهرآگین‌ترین نوع ازدواج است.» و «افسانه عشق یکی از مخرب‌ترین اختراعات بشر است. در آمریکا از هر صد ازدواج عشقی ۹۳ تای آن با شکست دردناک رو به رو شده‌اند و در فرانسه وضع بدتر است. عمر متوسط ازدواج عشقی ۳/۵ ماه است. در آمریکا از هر پنج فقره جنایت یک فقره‌اش محصول مرافعات کسانی است که به واسطه عشق ازدواج کرده‌اند.»^۲ آری:

عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

۳. سرانجام یک نگاه و عشق

طبری در تاریخ خود می‌نگارد که ضیزن پادشاه جرامقه چون خبردار شد که «شاپور ذو الاکتاف» به خراسان سفر کرده است، به قسمتی از قلمرو پارسیان تجاوز کرد. شاپور پس از برگشت از خراسان و خبردار شدن از تجاوز ضیزن قصد حمله به کشور او (که از ناحیه بصره تا شام تحت سیطره او بود) کرد. وی ابتدا در مقابل شاپور مقاومت جانانه نمود و در نهایت به قلعه‌ای بس محکم به نام «اساطرون» پناهنده شد. لشکر شاپور چهار سال این قلعه را در محاصره نگه داشت، ولی ضیزن و لشکر و مردمش به خوبی مقاومت می‌کردند.

در این میان، یک روز دختر ضیزن به نام نظیره برای تفریح و نیز سرکشی از دیوارها و برج و باروهای شهر قصد کرد که از قصر خویش بیرون آید، از بالای دیوارهای شهر، شاپور ذو الاکتاف را دید که غرق در طلا و جواهرات و در نهایت

۱. فساد سلاح تهاجم فرهنگی، سید محمود مدنی بجستانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۳۰۰.

زیبایی و جوانی، در میان عده‌ای آهن پوش و غرق سلاح بر تختی زرین تکیه زده است. این نگاه چنان دل این دخترک را ربود که هماندم گرفتار کمند عشق پادشاه پارسیان گشت و هر روز بر آتش عشق او افزون گشت تا آنجا که در پنهان به شاپور پیام فرستاد: اگر با تو همکاری کنم، چه پاداشی دریافت خواهم کرد؟ شاپور که از عشق او خبردار شده بود، گفت: پاداش همکاری تو این است که به ازدواج من در آبی و ملکه سرزمین ایران گردی. در پی این جواب، دخترک نقشه‌ای طرح کرده، به شاپور اطلاع داد.

او روزی همه لشکریان پدر را به شراب‌خواری و باده‌گساری فراخواند و آن هنگام که همه غرق نوش باده بودند، به عده‌ای فرمان باز کردن درهای قلعه را داد. لشکر ایران که از قبل آماده شده بود، به درون قلعه ریختند و ضیضین پادشاه جرمقانیان را کشتند و سپس دیگر مردم را از دم تیغ گذراندند و از این قوم کسی را باقی نگذاشتند و این سلسله برای همیشه برچیده شد و حتی قلعه مستحکم آنان نیز به فرمان شاپور تخریب شد و این دخترک به بهای قتل پدر و نابودی کشور و مردم خویش، به ازدواج شاپور ذوالاکتاف در آمد.

این ازدواج عمر چندای نداشت و برای این خانم خوشبختی به همراه نیاورد؛ چرا که پس از مدتی شاپور دستور داد موهای سر وی را به دم اسبی ببندند و در زمین سنگلاخی اسب را بتازانند. و بدین گونه بدن نازک و لطیف این شاهزاده خانم هوسباز قطعه قطعه گشت.^۱

۵. جواب شیخ انصاری به دختر ناصرالدین شاه

دختر ناصرالدین شاه در سفری به نجف رفت و وارد خانه مرجع تقلید وقت، شیخ انصاری شد. وضع اتاق بسیار ساده و زاهدانه او دختر شاه را تحت تأثیر قرار داد و گفت: اگر ملا و مجتهد بودن این است، پس ملا علی کنی چه می‌گوید؟ هنوز سخن شاهزاده تمام نشده بود که شیخ انصاری ناراحت شده، فرمود:

۱. تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، بیروت، دارالقاموس، بی تا، ج ۱، ص ۴۸۳.

برخیز از اینجا برو! دیگر از این حرفها در اینجا نرنی! تو کجا و اظهار نظر درباره ملا علی کنی کجا! او حق دارد و باید چنان زندگی کند؛ زیرا در برابر پدر تو (ناصرالدین) قرار گرفته، ولی من در میان طلاب و مستمندان هستم؛ لذا باید زندگی ساده داشته باشم.

شاهزاده خانم سخت تحت تأثیر سخنان عمیق شیخ قرار گرفت و برخاست سینه مادر شیخ را بوسید و گفت: «فرزندی که از چنین پستانی شیر نوشیده، احترام این مادر بر من لازم است.»^۱

۶. پاسخ پیامبر ﷺ به هفت سؤال

شخصی به حضور پیامبر ﷺ رسید و سؤالات خود را این گونه مطرح کرد.

۱. چه چیزی سنگین‌تر از آسمان است؟
 ۲. چه چیزی پهناورتر از زمین است؟
 ۳. چه چیزی غنی‌تر و پرمایه‌تر از دریاست؟
 ۴. چه چیزی سوزان‌تر از آتش است؟
 ۵. چه چیزی سردتر از زمهریر (هوای بسیار سرد) است؟
 ۶. چه چیزی سخت‌تر از سنگ است؟
 ۷. چه چیزی تلخ‌تر از زهر است؟
- پیامبر ﷺ در جواب فرمود:
۱. سنگین‌تر از آسمان، تهمت زدن به انسان پاک است؛
 ۲. وسیع‌تر از زمین، حق است؛
 ۳. غنی‌تر و بی‌نیازتر از دریا، دل قانع است؛
 ۴. سوزان‌تر از آتش، شاه ستمگر است؛
 ۵. سردتر از زمهریر، نیاز پیدا کردن و محتاج شدن به آدم پست است؛
 ۶. سخت‌تر از سنگ، دل منافق است؛

۱. داستانهای صاحب‌دلان، محمدی اشتهاردی، قم، انتشارات اسلامی، چ هشتم، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۵.

۷. تلخ تر از زهر، استقامت در برابر دشواریهای روزگار است.^۱

۷. پاسخ دندان شکن

آقای علی اصغر حکمت در زمانی که وزیر معارف رضا شاه بود، به اتفاق شوکت الملک امیر بیرجند برای بازرسی به مدرسه ابن یمین در شهر مشهد می‌روند. امیر بیرجند در کلاس درس از یکی از بچه‌ها می‌پرسد: پسر! می‌دانی چرا نام این مدرسه را به نام ابن یمین نام‌گذاری کرده‌اند؟ جواب می‌گوید: برای اینکه ابن یمین شاعر شیرین سخن و معروفی است.

- آفرین! خوب، از اشعارش چیزی بلدی؟

- بله آقا!

- بخوان ببینم!

پسرک با توجه به معنی یا بدون توجه به معنی، اشعار زیر را می‌خواند:

اگر دو گاو به دست آوری و مزرعه‌ای یکی امیر و یکی وزیر نام کنی
و گر کفاف معاشت می‌شود حاصل برای نان جوی، از یهود وام کنی
هزار بار از آن به که از پی خدمت کمر ببندی و بر چون خودی سلام کنی
سکوت حاضران را فرا می‌گیرد. امیر شوکت الملک رو به وزیر معارف می‌کند و با تبسمی می‌گوید: برای من که وجه نام‌گذاری این مدرسه به ابن یمین روشن شد. جناب وزیر! شما خود می‌دانید.^۲

۸. نتیجه دشنام

عمرو بن نعمان جعفری می‌گوید: امام صادق علیه السلام دوستی داشت که هر جا آن حضرت می‌رفت، از او جدا نمی‌شد. روزی با هم وارد بازار کفاشها شدند و غلام آن شخص که سندی بود، همراهش بود و پشت سرشان راه می‌رفت. یک وقت پشت

۱. لثالی الاخبار، محمد نبی توپسرکانی، قم، المكتبة المحمدیه، ج ۵، ص ۲۴۵؛ ر.ک: معانی الاخبار، صدوق، تهران، مکتبه الصدوق، ص ۱۷۷.

۲. از هر چمن گلی، سید محمد علی جزایری (آل غفور)، قم، انتشارات الامام المنتظر علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش، ص ۱۴۹.

سر نگاه کرد، غلام را ندید. بار دوم، بار سوم هم ندید. غلام بازی‌گوشی می‌کرد و عقب مانده بود. در مرتبه چهارم نگاه کرد، غلام را دید. با خشم گفت: مادر فلان! کجا بودی؟ چرا دور افتادی؟ به محض گفتن این جمله، امام صادق علیه السلام ناراحت شده، دست خود را بالا برد و بر پیشانی زد و فرمود: سبحان الله به مادرش نسبت زنا می‌دهی... می‌بینم که از تقوا در تو خبری نیست. آن شخص (با ساده گرفتن موضوع) گفت: قربانت شوم! مادر این غلام سندی است، مشرک است، مسلمان نیست. امام فرمود: مگر نمی‌دانی هر قومی برای ازدواج، قانون و برنامه دارد و همان حساب است. آن‌گاه فرمود: برو از من دور شو!

راوی می‌گوید: برای همیشه دیگر ندیدم که امام علیه السلام با او راه برود تا مرگ بین آنها جدایی انداخت.^۱

۹. اتفاق عجیب و نجات از زلزله

در زلزله چند سال پیش اطراف مشهد این اتفاق به وقوع پیوست:

شخصی مقداری پول داشت که شبها آن را زیر سر گذاشته، می‌خوابید. یکی از آشنایان بعد از اطلاع، نقشه‌ای برای سرقت آن کشید و بر طبق آن، بچه شیرخوار او را از گهواره برداشت و بیرون از اطاق برد و او را به گریه انداخت و خود گوشه‌ای پنهان شد. مادر بچه بر اثر گریه نوزاد بیدار شد و با تعجب شوهر خود را نیز بیدار کرد و هر دو با سرعت سراغ بچه رفتند.

از آن طرف دزد، با سرعت خود را به اطاق می‌رساند که پولها را بردارد. ناگهان زلزله سر می‌رسد و دزد همراه پول زیر آوار می‌ماند و بچه و والدین نجات می‌یابند.^۲

۱. وسائل الشیعة، حرّ عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، (۲۰ جلدی)، ج ۱۱، ص ۳۳۱.

۲. از هر چمن گلی، ص ۲۲۸.